

بخش چهارم

ارزش اپدئولوژی

www.KetabFarsi.com

انتخاب در خود

حال مسکنهای که می ماند این است .

— انسان تا چه اندازه می تواند در ساخت بستر عام روابط اجتماعی خویش موثر باشد؛ یا برعکس، تا چه مقدار قدرت جذب عوارض و تاثیرات منفی — نه سطحی — این روابط را دارا است و آن را پس از تجزیه و تحلیل مجدداً باز می گرداند؟ آیا او همانند همان انسان خل و منگی نخواهد بود که در آن روستا می زیست و تفاوت چندانی با تکای سنگ نداشت؟

اینجا دیگرهای تاثیر بخشی و تاثیر پذیری پیش می آید و مرحله‌ی انتخاب فرا می رسد. انتخاب این که در جوار تاریخ، دوران چند ده ساله‌ی عمر خود را خواهد گذراند و با مسائل معمولی روزانه مغز و زندگی را خواهد شست و رنگش خواهد زد، یا این که در بطن آن فرار گرفته، پایمه‌ها و ستون‌ها و دیوارهای فرسوده‌اش را خواهد ریخت و پایمه‌های بتون آرمه‌ی نوینی برایش

تعبیه خواهد کرد ؟

برای این که انتخاب یکی از دو را مذكور به سهولت انجام گیرد ، ناگزیریم کمی عمیقتر به نهوی وجود داشتن آدمی در بستر تاریخی اش توجه کنیم و بگوییم : انسان به دنیا نیامده است که سالهایی از عمر را برای خودتصاحب کند ، و سپس همچون گرمی آرام در جوار لحظات خلاق آن به سوی فرجهی غایی - گور - پیش برود . بل آمده است تا این سنت خراب کننده را پس بزند و جان انواع طبیعت را دگرگون سازد . کار دگرگونه سازی او نیزنه بدان گونه است که از عدم وی با رابطه‌ی او با عدم و انواع خاص غیر انسانی زیستنش سرچشمه گرفته باشد ؛ بلکه زاییده‌ی کیفیت نوع بودن او در شرایط مختلف تاریخی است که به آن تفاخر می‌کند و لقب انسان را به خود می‌بندد .

انسان بدون جهان بینی

آیا همه‌ی انسان‌ها شایسته‌ی چنین عنوانی هستند ؟ انسان شایسته‌ی آنست که از قبل نوع مرگ خویش را انتخاب می‌کند تا ترس از زودتر یا دیرتر مردن ، موجب انقیاد و تباهی شرافت وی نگردد ؟ و برای این منظور انتخاب اختیار لحظهای را برای خود آن لحظه پذیرا نمی‌گردد و انسانی لحظهای نمی‌شود ؟ بل انسانی می‌شود مداوم تا هر لحظه و هر زمان که زنده است ، به پاس شرف انسانی‌اش در جدل باشد و از ساختن و تباه کردن غافل نماند ؟ و هرگز به ترس از دست دادن امکانات رام کننده و امکانات کشنده‌ی روزمره تاریخ ، تسلیم نشود و از مردن نهراسد ؟

زمانی که به عوامل موثر انسانی زیستن توجه می‌کنیم ، می‌بینیم که به حق به همدی موجودات آدمی نمی‌توان چنین عنوانی را بخشید . چرا؟ مگر پشیمانهای چنین عملکردی در سراسر تاریخ برای این انسان چه بودهاست؟ قدرت و اقتدار؟ شان و شوکت؟ ثروت و دارایی؟ یا آگاهی ، و ایمان به آن آگاهی؟ هیچیک از عوامل فوق-جز آخرین آن- قادر به ساخت چنان انسانی نبوده است . آگاهی یافتن ، و تجربه‌اندوختن ، اولین مایه‌ی دور شدن وی از دوران "درختزی" بودن و پرت شدنش از ادوار دیرینه بودهاست . لیک این آگاهی‌ها که در ذهن وی نقش می‌بست ، به تنهایی قادر به پرتاب کردن وی به مرحله‌ی اعمار مصنوعی نبود . بل ایمان داشتن به شناخت‌های فوق و به کار بستن آن شناخت‌ها ، خود نیروی موثرتری پدید می‌آورد برای عملکردهای تاریخی .

ارزش ایدئولوژی

بخصوص از قرن هیجده میلادی به بعد ، نیاز به شناخت و تدوین آن شناخت به صورت مدون ، و ایمان داشتن بدان تا آن پایه موجب تحول گردید که حتی انقلابات صنعتی قرون گذشته و قرن حاضر نتوانست است بدون وابستگی به چنان سلاحی متمرکز گردد . به طور نمونه می‌توان "فاشیسم" یا "ناسیونالیسم" را - و مظاهر و حوادث پدید آمدن از تاثیرات آنها را - در عصر خود ما مورد توجه قرار داد . انقلابات صنعتی گرچه پایه‌های تحول قرون اخیر را بی‌ریخت ، لیک خواست‌های مدون برای رسیدن به چنان شرایط مطلوبی از زندگی - که

لازمه‌ی ایجاد آن ترقی و تحول بخشیدن دوک‌های نخریسی و تبدیل آن‌ها به ماشین‌های کنونی بود - اصل اساسی تری را پی می‌ریخته است ، به قول "وات کینز" :

- "عصر ما به طرز ممتازی عصر ایدئولوژی است ، به لفظ دیگر، درست است گفته شود که ایدئولوژی همواره با ما بوده و همیشه نیز با ما خواهد بود ، چرا که هیچ‌گاه رفتار آدمی ، علاوه بر آن ، روش‌های سیاسی او تا حدود زیادی بر تصاویر و کلیشه‌های ذهنی اش آن‌چنان مؤثر نبوده است که بتواند وی را با عاداتی رشد دهد که به‌مشاهده و داوری جهان پیرامون خود بپردازد" .

بدین ترتیب متوجه واقعیتی می‌گردیم تاریخی ، واقعیتی که همچون عامل تحرکی می‌تواند با جلب نظر انسان به خود ، حوادث و دگرگونی‌هایی در سر - نوشت عمومی و فردی او پیش آورد ، بخصوص با شناخت "توتم" و "تابو"ها در تاریخ ، به‌خوبی آگاه می‌شویم که در ادوار مختلف تاریخ چگونه این شناخت‌ها تبدیل به ایمانی واحد ، نیاز به ساختن خواست یا شعاری واحد ، یا توتمی برای وحدت یافتن می‌گردیده است ، و خصوصی‌تر از آن اذعان داشتن بعاین امر است که جنگ‌ها وجدال‌ها و برخوردهای کنونی طبقات و ملت‌ها نیز تا حدی جنبه‌های ایدئولوژیکی و عقیدتی و آرمانی به خود گرفته‌است ، و هر ملتی برای دفاع از حقوق خویش ، متوسل سلاحی منطقی به نام ایده یا مرام شده ، و بر مبنای آن ، خود را محقق به زیستن ، محقق به کشتن ، محقق به نابود کردن و از نو ساختن می‌داند ، چرا که :

- "جدل در آن واحد هم قانون تفکر است و هم قانون وجود" .

همچنانی که هر عقیده یا مرامی - بر مبنای شناختها و آگاهی‌های عمومی یا فردی افرادی از یک طبقه یا ملتی که واحدی از مجموعی طبقات است - پدید می‌آید ، و متوسل آرم یا شعاری مختص به خود می‌گردد - و این شعار نیز نیروی بالقوه‌ی اعتلای آن عقیده یا مرام می‌گردد - هیچ عقیده یا مرامی هم بدون ایجاد " تعصب " در پیروانش ، قادر به کسب نیروهای مجریه نخواهد بود . چرا که اولین اصل یک عقیده ، داشتن کشتی در نیروهای بالقوه است تا بتواند تحت آن ، افراد و طبقاتی را به خود جلب کرده و در آنها ایمانی نسبت به خود ایجاد کند .

ساخت تعصب

در آغاز ممکن است تصور شود که مراد از کلمه‌ی " تعصب " خودخواهی و آیمای دیدن و عمل کردن باشد ؛ لیک ما را چنین مقصودی در میان نیست . بل مراد آن است که اگر ایمان انسان وابسته به عقیده و جهان بینی یا شناختی تا آن پایه نباشد که او از هرگونه هرزه‌گرایی بری شود ، و همه‌ی عملکردهای خویش را بر مبنای موازین عقیده و ایمان خویش از قوه به فعل در آورد ، فایده‌ی وجودی عقیده و آرمانش هیچ و پوچ است . چرا که متعصب بودن ^{۱۲} در باورهای خویش ، انسان را وا می‌دارد که یکسو گرایی پیشه کند و از هرزگی و هرجا گرایی بهره‌برد و تلون خو و شخصیت و عمل را از خود بتاراند . و همه‌ی امور زندگی خویش را در مسیری بریزد که لازمه‌ی پیاده شدن قالب‌های ذهنی او است .

اگر انسان می‌خواست همانند حیوانات ، تجارب تاریخی خود را بر اثر
واقعۀ یا محدودیت‌هایی از دست بدهد ، و بدون آن تجارب و ایمان بدان ،
به تجارب مجددی دست یازد ، همیشه در همان مرحله‌ای بود که در آغاز
بود . پس پای‌بندی انسان نسبت به آگاهی‌هایش ، و اعتقاد بدان ، مسیر
مشخص و واحدی را پیش پایش می‌گذارد که او را از هر سوگرایی رها ندهد ،
و او می‌دارد تا هم خویش را در پیشبرد راهی مصروف دارد که بدان اعتقاد
یافته است .

زمانی که بین تفاوت‌های انسان‌آغازین و انسان‌امروزین توجه می‌کنیم ،
به خوبی در می‌یابیم که تجربانه‌ندوختن ، تجارب را بدون ساختن ، بر مبنای
تجارب بدون به شناختی رسیدن ، سپس بررسی کردن وقایع و حوادث بر
مبنای آن شناخت و عاقبت معتقد شدن و عمل کردن بر پایه‌های آن اعتقاد ،
و تعصب ورزیدن یا حمایت کردن باورهای کسب شده ، تنها مشخصه‌ی انسان
امروزی است . یک‌زمان لازم است که انسان به هر دری بزند تا با دیدگاه‌های
مختلفی به شناختی علمی برسد ، لبیک پس از دست یافتن به این شناخت‌اگر
بخواهد باز هم مثل دوران‌های بدوی در صدد تحقیق برآید و با هر معرفتی
شناخت قبلی خود را از دست بدهد ، هرگز نخواهد توانست عملکردهایی
مخلاق از خود بروز دهد که موجب تحول گردد .

اگر او باز هم فریفته‌ی بینش‌ها و معرفت‌هایی تازه گردد و با گرایش
بدان‌ها از شناخت قبلی و مسیر پیشینش دست کشد ، نشانه‌ی آن است که
شناخت قبلیش ناقص بوده‌است ؛ و انسانی که به‌طور ناقص به شناختی رسیده

باشد نیز هرگز قادر به عملکردی خلاق نخواهد بود . پس مقصود ما از انسان
شایسته کسی است که با آگاهی از معاریف موجود عصر خویش ، به شناختی
علمی و سپس به ایمانی متقن رسیده باشد ، چنین موجودی است که محق به
تمعّب بودن و ناگزیر از تعصب‌ورزی است ، چرا که وی با آگاهی‌های بعدی
خود ، تنها می‌تواند در صدد تقویت و تحکیم مبانی ایمانش باشد نه این که
بهازدست دادنشان در تلاش ، چرا که اگر مبانی ناشناختهای هم وجود داشت
کوار را بدان دسترسی نبود ، و با این همه به شناخت‌های قبلیش باور داشت ،
سهل‌است اگر به معرفت‌جدیدی که متضاد باورهایش هست ، رسید ، با بندش
آن نسبت به واقعیت‌ها و حقایق موجود ، حقیقی‌ترین و علمی‌ترینشان را برگزیند .
چرا که طبق گفته هگل :

— مخالفت جدلی از خواص تفکرات معتبر درباره‌ی واقعیت است ،

حال باید اضافه کرد که اگر شناخت قبلی انسان ، با شناخت بعدیش
به پایتای علمی و منطق خاص پایگاه طبقاتی‌ش رسیده باشد ، هرگز چنین وسوسه‌ای
در میان نبوده و انتخاب مجددی در او صورت نخواهد گرفت — مگر در سطح ،
مثلاً با توجه به برزخی بودن موجودیت مادی و معنوی یک خرده بورژوازی توان
شاهد بسیار کسان بود که سال‌ها با تعصب به دفاع از نظریه یا دکترینی
پرداخته ، لبیک در پایان به مفهومی رسیده ، و اینک به حمایت از مفهومی
می‌پردازد که نسبت به نظرات و اعتقادات قبلیش فرسنگ‌ها فاصله و تعارض
دارد . این از آن رو است که چنین فردی هنوز به موجودیت برزخی خود پی
نبرده بود و موضع طبقاتی خویش را در نیافته بود ، و بر حسب تلقین ،

احساس ، تاثیرات محیطی شدید به باوری رسیده بود ، لذا پس از یافتن پایگاه طبقاتی خویش ، به خود آمده و هرچه را رشته بود ، پنبه کرده بود . پس قبل از هر چیز می باید نخست موضع خویش را تشخیص داد و سپس در پی شناخت بود و آن شناخت را به مرحله‌ی علمی رساند ، و بعد متعصبانه از آن حمایت کرد . تا چنین سیری انجام نگیرد ، آرمان‌ها ، ایدئال‌ها ، اعتقادها و مذهب‌های اجتماعی - الهی و به‌طور کلی جهان بینی و ایدئولوژی‌ها فاقد ارزش‌گرایی بوده ، و امکان از قوه به فعل در آمدن نخواهند یافت ، و اگر هم احیاناً چند صباحی چنین امکانی یابند ، بسی عارضی و گذرا بود منته‌ایمی . در حالی که امروزه اندیشه و ایدئولوژی مورد نیاز است که انسان محاصره شده در اسباب و آلات و امکانات فریبنده و وسوسه‌کننده و ضد انسانی را از هرجا گرابی و هرزگی برهاند و از او انسانی بکسوکرا بسازد .

پس خلاصه کنیم : **افرادیک**

روابط اجتماعی ، دژ مستحکم جامعه است در امر رسیدن و رساندن آنان به آرزوها و خواست‌هایشان . و انسان شایسته‌ی امروز - با داشتن و شناختن چنین قدرتی - کسی است که از این دژ بر می‌خیزد و در برخاستن خویش مسلح به سلاحی می‌شود که علمی‌ترین منافع و حق طبقاتش در آن مدون و خلاصه شده است . این سلاح قرن ، سلاح برنده‌ی ایدئولوژی است . در این میان ، اگر فردی از افراد جامعه مسلح به چنین سلاحی نباشد ، درست به‌مثابه آن است که از دو چشم کور ، و از دو دست علیل ، و از دو پا فلج ، و دارای مغزی معیوب باشد . مسلم است که در چنین وضعیتی نقشی را که می‌باید در

زندگی روزانه و تاریخی اش ایفا کند ، همان خواهد بود که آن تکه سنگ ، با
آن فرد خنک روستایی ایفا می‌کرد و پس .

www.KetabFarsi.com

زیر نویسها

۱ • تاریخ مفاید اقتصادی • لونی بدن • هوشنگ نهاوندی •

۲ • بگذریم از این که در روسیه اگر چه حکومت به دست سرمایه سالاران ملی قرار گرفت - مگر در انقلاب اول سال ۱۹۱۷ - و حاکمیت خانسالاران و اشراف همچنان مستقر ماند ، ولی امکانات توسعه و رشد بورژوازی - نه ادغام آن با شیوهی تولید خانسالاری که در انقلاب مشروطه‌ی ما انجام شد - ارزانی گردید ، و پس از تقسیم اراضی نیز ، قشر کولاک نوپا ، به صورت یکی از استثمارگران طبقه‌ی دهقانان روسیه درآمد .

۳ • برای اطلاع از خصیلت‌ها و مختصات هر یک از این قشرها به بخش دوم این کتاب مراجعه کنید .

۴ • ص ۷۱ ، عصر ایدئولوژی (هگل) ، هنری ایکن ، ابوطالب صرمی ، سال نشر ۲۵۲۵ .

۵ • ص ۱۹ ، سیاهی‌انسان راستین ، اریک فروم ، مجید کشاورزی ، ۲۵۲۱ .

۶ . رک . عصر ایدئولوژی . ص ۷۱ .

۷ . اریک فروم . ص ۱۶ .

۸ . همان کتاب . ص ۱۷ .

۹ . ص ۹۰ . سیر تحولات اجتماعی . میتروپولسکی . م . پورکاشانی .
چاپخش . ۱۳۵۲ - ۳۹۰ ص .

۱۰ . عصر ایدئولوژی . وات کینز (انگلیسی) .

۱۱ . ص ۷۳ . عصر ایدئولوژی (هکل) .

۱۲ . طبق تعریف فرهنگ " معین " یعنی :

- جانبداری کردن ، حمایت کردن ، حمیت داشتن "

و طبق تعریف فرهنگ " نفیسی " یعنی :

- حمیت و عصیت و جانبداری و حمایت "

یا طبق تعریف فرهنگ " آندراج " یعنی :

- باری دادن و پستی کردن .

www.KetabFarsi.com



مركز پخش انتشارات جنگل

خیابان رشت - ۱۴۴/۸

شماره ثبت ۲۵۲
۵۷۱۸۱۲

www.KetabFarsi.com

بها ۹۰ ریال